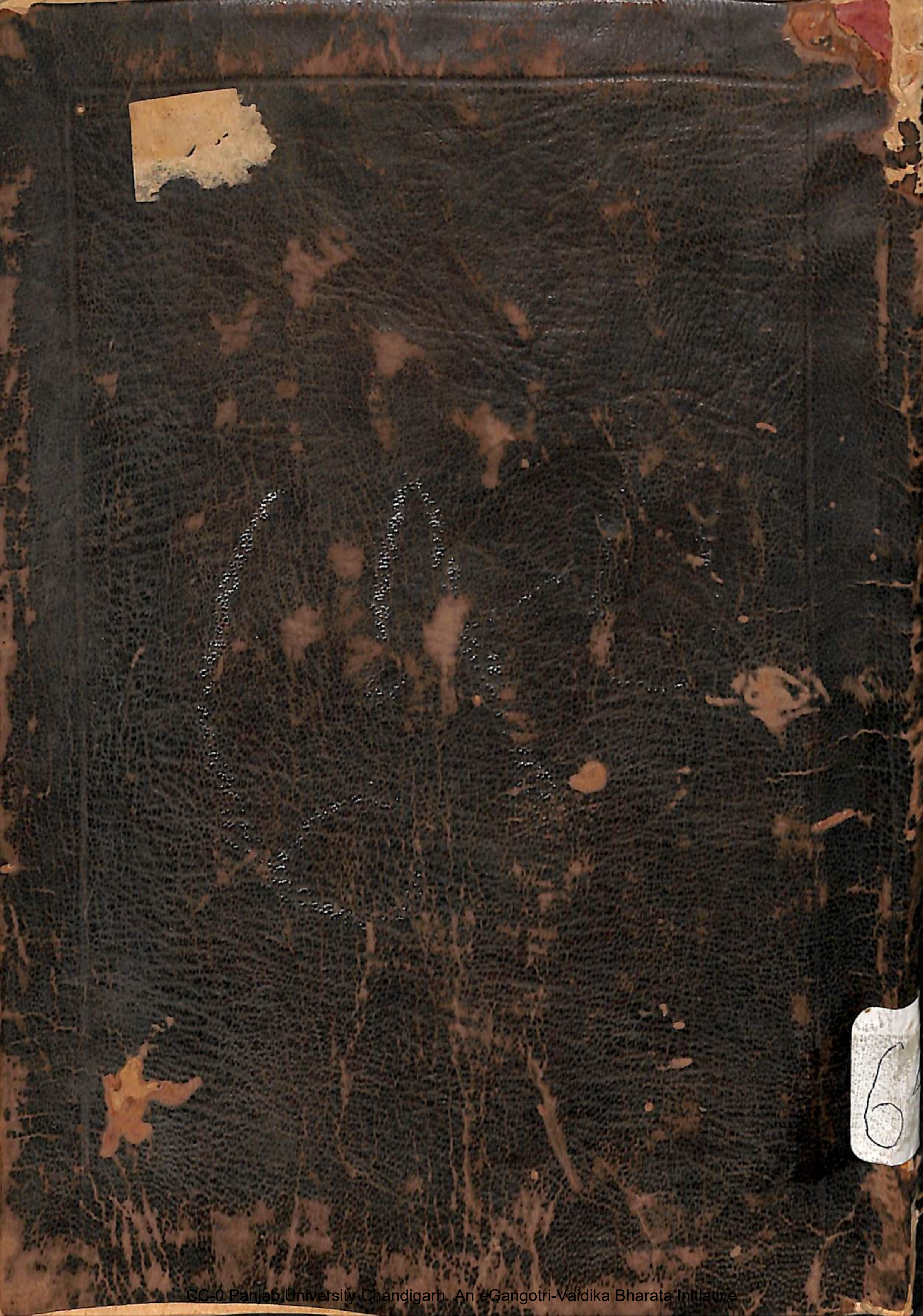


عطیۂ کبری؛ فارسی کلاسیکی بخط شکستہ
بلا ضخامت؛ اندازۂ ۱۷ سطور فی صفحہ؛

تاریخ کتابت: ۱۱۷۰ ھجری

کتابِ قلمی؛

هو

عطیه کبری در علم [illegible]
تالیف شرف الدین علی [illegible]

1170 A.H.

640-MS

مشتمل از لغز
و تمثیل از قصیده

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباجهٔ بیان معانی سپاس حضرت سخنوریست که طبایع بشر را مایل محاکات گردانید
و سرمایهٔ معانی بیان ستایش جناب معطی آفرینشیست که نفوس انسانی را مشتاق تمثیلات ساخته
مکنخانهٔ امکان استعاره واضحة الدلالة است از وجوب ذات او • و گفت و گوی حدیان کنایه
از ظهور صفات او • مفرد و مرکب ساخته‌اش • حجتی و عقلا بر ذات خجسته‌اش • تشنه را در تنگنا
مجاز کو • و بمعتمات اسرار بارکجا • لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم • در مقام حمدش هرگاه
حکم الموجودات علیه افضل الصلوات بعجز اعتراف کرده‌اند • از زلال اخلاقش جرعه برانده و بکدام
خوش‌خوانی منوا در آید • اینجا خاموشی سر دفتر گویاییست • و مادرانه کارنامهٔ دانایی • و مقدم
کلام بلاغت نظام بلیغ نظران بنعت سرورست که ایمای معنی واحد در طرق مختلفه ادا نموده
و با ایضاح دلالت و روشنی در اشتر تخییلات دین برعلو تحقیق گشود • اگر تمجاز مرسل همه نه دیگر سبب
و ارادهٔ سبب بعنی مدح احمد حمد احمدست صلی الله علیه وسلم علی آله الطیبین و اصحابه الطاهرین

رباعی در عالم ایجاد که همتاش نیست ❊ و بار او کرم عجم و در عرب است ❊ با کمتر از وجه قسم
تشبیه کنم ❊ با بهتر از او اگر کنم بی ادبی است ❊ بعد میگوید طفل دبستان کفر و کو سراج الدین علی
متخلص با آرزو که با آنکه از علوم ضروریه و فنون لابدیه حسب التحصیلات عالم حجاب سبب
فارغ در بیهیچ بنوع نبود در بحر شعر دست و پا بسیاسی میزد و در صحرای اشعار جولانی نمود
و هر چند مدتی در اوزان متقدمین و کتب متاخرین عمر صرف بکرده ترجیح نگشت بعضی از اربابان
شب می‌نمود و هر گاه نظر بر سخنهای قدیم و جدید می افتاد کتابی در علم بیان که نادر بود
از معروف فصاحت و بلاغت در فارسی بنظر نمی آمد با وجود آنکه در علم بدیع که تابع ملک است
چندین رسایل و کتب تصنیف شده مثل حدائق السحر استاد رشید الدین وطواط و
حدائق الحقائق مولانا شرف الدین علی بوری و مجمع الصنائع مولانا نظام الدین و غیر آن از این رو
این مسیح فهم را آرزوی آن شده در این فن رساله قلیل الالفاظ کثیر المعانی تالیف کند
تا پیش ارباب بصائر انموذج سخن فهمی و دستاویز معنی رسی گردد و چون در شعرای حال رعایت
صنایع بدیعی چنانچه حقها نمانده بلکه همت مصروف است به تشبیه و استعاره تازه دست
چنین رسم طالب را باید در این کتاب تامل کند تا اقسام معنی تشبیه و وجه تشبیه و
ارکان تشبیه کما هو و حسن و قبح آن مطلع گردد پس این رساله اول کتابی است که
از آسمان فکر بلند بر زمین شعر فارسی نازل شده ❊ از عنوان نامش احسان توام ❊ اند حجه
احسان قرابت توام و چون از کتابهای بزرگ در حجت و علاقه است نام عطیه کبری است
او سبحانه این تازه کار چمنستان خیال را از آسیب صرصر نگاه های بی انصاف مرکز داراد

مقدمه

ونظر برورده سیر چشمان بی اعتساف کرد از آل محمد واله صلی الله علیه وعلیهم وسلم اجمعین
بجان علیهم که در این بحث کرده منقود از لفظ محاکات چیزی از چیز دیگر و پیدا است که آدمی
بطبیعت مایل محاکات است که خوشدل می شود از محاکات که می بیند مردم را از دیدن
و تامل نمودن در صور و تماثیل حیوانات نا پسند چون هرچند بدیدن ذی صورتها خوش کردند
و نیز ظاهر است که مطلق دیدن هم موجب این نوع نشاط نیست چه دیدن نقش حیوان یا دیدن
حیوان التذاذ نمی بخشد پس بخوبی پیدا است که لذت در محاکات است نه در نقش است و
نه در دیدن نقش که کلامی که مشتمل بر حکایت باشد لذیذ تر و با مزه تر خواهد بود لهذا
محاکات اساس کلام شعر گشته زیرا که بنای آن بر تخییل است نه به تحقیق که یقینی باشد
پس کلام مشتمل بر محاکات افسون دلها و نیرنگ قلوب است علی الخصوص شعر چه وزن و قافیه را
نیز در بیتابی دخلیست و محاکات یا به تشبیه چیزیست بچیزی و یا نمودن چیزی که مشتمل شده باشد
بصورت چیزی دیگر و این قسم که باید بمجاز مرسل و کنایه و استعاره است افاده
بعضی از علمای اعلام شکر الله سعیهم تشبیه کلمه که معنی لازم معنی مراد بود اگر قرینه بر عدم
ارادت معنی وضعی قائم شود مجاز است والا حقیقت و در نوع اول که تشبیه اگر در میان باشد
استعاره است و گرنه مجاز مرسل و مراد ما از استعاره اینجا همین است از معنی آن بعد از این
خواهد آمد از بعد تشبیه در بیان داخل است **بحث تشبیه** تشبیه دلالت بر شرکت چیزی است
مر چیزی دیگر را در معنی چنانکه گویی زید همچو شیر است یعنی در شجاعت و ما هم مثال وی آورده اند
و اینجا مراد ما خاص است بغیر از بحث استعاره حقیقیه و کنایه نباشد و همه را آنچه الله

معلوم کنی بس درش خلیست موج دریای سخا سلسله ورنیست گهر بحر کرم آمد و دست منست

چه حمل موج بر سلسله تشبیه بلیغست نه استعاره که ادعای اتحاد دارد و از قبیلست مصرع

خواجه بطالی قدس سره الی همه سینند لیکه هستی توئی یعنی تمام عالم کالعدمست از جهت عدم

استقلال در وجود ولکن مستلزم عدم ایجاد است چراکه شاه بلندی و پستی و مبتق آسمان و زمین است مراد او

تعالی شانه و این معنی مناسب مذاق اهل ظاهر است تشبیه همین بطور فقاحت فی در ارکان

تشبیه است سخن دران میرود و لکن مشبه و مشبه به و وجه تشبیه و حرف تشبیه است

چیزی را که تشبیه کنند مشبه است و آنچه بدان تشبیه کنند مشبه به و چیز مشترک را وجه تشبیه و

حرف تشبیه مثل چون و چنانچه و گوئی و پنداری و همچون و مانند و جز آن و متعلقات آن

و هر یکی را معانی علیحده است چنانکه بر روز مره دان ظاهر است از اینجاست که گفته اند که این بیت

بر تشبیه است جبین لعلش غنچه تنگ میکند بر جوش گل بر فراز این عمارت بر بنای [illegible]

زیرا که لفظ چون را بجای چنانچه بسته کوانی کلمات الشعرا [illegible] تشبیه یا حسی مانند

چنانچه رو و گل و صفیر مرغ و نغمه و زلف مشک و [illegible] و شکر و بدن صاف و حریر

و یا هر دو عقلی چنانکه گویند زندگی دانا بهشت و مرگ نادان زنگیر چراکه هر یک از دانائی

و زندگی کیفیتی است مدرک بعقل و وجه تشبیه بودن هر یک موجب ادراک است [illegible] هر دو

معنی یکی حسی و دیگری عقلی چنانکه گویند ای متاع درد در بازار جان انداخته گوهر سود

در جیب زیان انداخته اگر [illegible] درد بیانی است و همچنین بازار جان و گوهر سود و جیب

زیان [illegible] تشبیه حقیقی در [illegible] عرض کنیم که این اضافت اضافت تشبیه [illegible]

[illegible] مانند لجین الماء هر چند جمهور این را اضافه بیانیه گفته اند لکن [illegible] اصطلاح

چه معنی رشته برق و چشم ابر [illegible] همچو رشته در باریک و رسائی و ابر همچو چشم است

محمد

درکرده واین را نه من منفردم بلکه علامهٔ احراری در بعضی از شروح خود تصریح کرده نشنو
آنکه او را قوتی است مسمی به متخیله و متفکره که از شأن اوست ترکیب صور و معانی و تفصیل آن
و تصرف در آن و اختراع چیزهای که در واقع هیچ نیست ولکن با واسطهٔ قوت وهمیه است
پس متخیله گویند و با واسطهٔ قوت عقلیه پس آنرا متفکره خوانند پس معدوم را ترکیب
داده آنرا قوت متخیله از اموری که ادراک کرده باشد بحواس ظاهره در حل حسیات
چنانکه گویند و نمیماند این باد اصلا بآب تو گوئی که حل کردن اند آفتاب چو آنکه حل کرده آفتاب
دیده شده و چیزی که اختراع کرده است آنرا متفکره از پیش خود داخل عقلیات چنانکه گویند
زر راهم برد نفس قسمت سازد دهد چنین آشنا این غولم آواز و چون آدمی شنیده غول اجنبی را
همراه نماند متفکره او را بصورت آدمی تصور کرده بجای او آواز ثابت نموده باز
آواز او را با آواز آشنا تشبیه کرده و تحقیق آنست که اینها ماخوذ از طایفهٔ حکما است
و در نزد اهل عرف از آنکه عالم قدر بسوی وجه تشبیه حقیقی باشد یا تخییلی و آن
تا غیر خارج نسبت از حقیقه مشبه و مشبه به چنانکه تشبیه جامه بجامه دیگر در نوع و جنس و یا خارج
حسی مثل کیفیات و کمیات جسمی مانند رنگ و شکل و مقدار و حرکت و آنچه متعلقست
و آواز و بو و گرمی و سردی و تری و خشکی و سختی و نرمی و گرانی و سبکی و همواری و ناهمواری
و آنچه در آن متصل باشد و یا خارج عقلی مثل کیفیات نفسانیه چنانکه تیزی فهم و دانائی و خشم
و حلم و کرم و قدرت و جوانمردی و یا خارج اضافی اعتباری چنانکه زدودن کلفت در
تشبیه و صدق حجت بچراغ و ازالهٔ سحاب در تشبیه دلیل با آفتاب و امثال این تعریفات
بی فایده محض و لاطائل است چه از این که احکام معتد بها بر آن متفرع نیست بلکه خلط کلام است

ما کلدم

با کلام ارباب معقول لیکن بتتبع علمای نازک مشرب بلکا که وغیر او باهم جز چند لکن شستم
نسبو کا بے وجه تشبیه یکی بدی چنانکه ورد شعر گل که بر حشر چو عارض خوبان شعر سبلش همچو زلف محبوبان شعر
اگر پرسے زانکه مشبه به قوی تر می باید چنانکه تحدید آن خواهد آمد وگل همیشه مشبه به وعارض خوبان
مشبه واقع می شود ووجه تشبیه سرخی رنگ در گل اتم سبب غرضه وارام مطلق ممنوع است و بر تقدیر تسلیم
انجا با دعای آنست که عارض خوبان در خوبی بمرتبه ایست که گل را بدان تشبیه باید کرد و او تمام دعای
ناقص است بدرجه کمال وتحقیق آنست که مشبه به اصل است و مشبه فرع و اصلیت فرع و فرعیت اصل
درست نیست مگر با دعا چنانکه صحیح نیست که گوئی عطا همچو خلق فلان است یا شمیم همچو حسب اطلع
مگر آنکه تخصیص مقام اشتی شود چنانکه گوئی عطر گل همچو خلق حسن است علیه التحیات از اینجا
تشبیه محسوس بمعقول بعضی روا نداشته اند چه معقولات از محسوسات مستفاد اند و گاهی مرکب چنانکه گوید
بیاران می پندارم روان یا قوت ناسفته شعر و یا همچو برکشیده تیغ پیش آفتابی شعر زیراکه تشبیه
تیغ برکشیده پیش آفتاب نیست مگر از جهت تیلان و لمعان و بدون رسانیدن تار رسا واز
همین جهت است که او را بیشتر یا قوت روان گفته و در مصرع اول تشبیه تخیلی است [illegible] وجه
اطراف خوش حسی باشد چه اگر محال است که ادراک کرده شود بحس از غیر حسی [illegible] زیراکه
ممکن است که ادراک کرده شود بعضی از حسن چنانکه گوید ای دهانت غنچه و خطت سبز و رخ گل شعر
شبنمت آورده بر کشی لاله ات ای یار گل شعر چه هیئت که در میان غنچه و دهان مشترک محسوس بود و همچنین
سبزی خط و سبزه و رنگ رخسار و گل و میان دو چنانکه گوئی فلان حرف زند از جهت عدم
فایده تا عدم حیثیت و قابلیت وار تشبیه عقلیت اندر غ ای آمده مینو رنگ آمیز گل شعر
بلبلت بنده که زنگ اندر گل شعر در چشم تو نازی همچو کیف اندر مل شعر در روی تو شرم همچو رنگ اندر گل شعر ود المصباح
در میان مرکب حسی که اطراف مفرد بی شبه آورده و هو شعر وقد لاح فی الصبح الثریا کما تری
کعنقود ملاحیة حین نورا ووجه تشبیه افاده کرده که لکثرت از مقارنت صور بعید که

خود بکیفیت مخصوصه و مولف گوید که لازم درینجا بمعنی طلوع بسیار مناسب است تا تشبیه دیگر هم در افزود یعنی
طلوع ثریا هنگام صبح همچو خوشه آوردن انگور ملاحظه باشد ولیکن تعجب از انگور سفید و در
تشبیه مرکب و تشبیه صنعتی است با حرکت و در کم ره عبارت است از تشبیه و از قسم تشبیه مرکب حسی است
این بیت سکار ریشه گر کند چشم جرئت نهاده سر بر بالین خود خیال هر جا مطلب بهار
تشبیه چشم شکار انداز و ابرو [illegible] نشست بلکه [illegible] مشبه حاصله است اشک را ز در حجب در بلی
صید کردن و کوفت کشیده مانند شود خیال [illegible] بالکل گذاشته نخواهد و مرکب حسی که اجزا انس
مختلف باشد یعنی یکی مفرد و دوم تشبیه باده مرکب است به تیغ برکشیده هش هش آفتاب
تسوا از انواع مرکبات حسی است تشبیه در صورتی واقع شود در متشابه شود در حرکت او صاف
دیگر حالیه [illegible] چشم گردابم زیر قصر آن حوری نشست سنیو جنات تجری تحتها الانهار دا
زیرا که مشبه حاصله یعنی زیران نهری جاری باشد در چشم گرداب عاشق زیر قصر معشوق
حوری نشست ظاهر است و بیت عربی که گذشت [illegible] نهجی که ما گفته ایم از این قبیل و بیت مولف بر
از نظم عالم بود چنین پرتو ماهی که در دریا موج او چو در بحر الاصول آید شوخ استاد را هر قصد
دهند است این بیت غریب سه مستفاد می شود یعنی آن شوخ چون در بحر اصول استاد از هر قصد ماند
پرتو ماهی است که بدریا موج میزند از چند وجه یک تشبیه بمعنی سراپای معشوق است بعکس ماه
در دریا از موجهای رسائی بدا میکند دیگر شوخی عکس بسبب امواج در ما نشسته و دیگر خم و پیچ
رسائی عکس بسبب امواج مشابه بخم و پیچ رقص است دیگر تشبیه بحر اصول بحر آب
دیگر تشبیه پرتو ماه بدریا که کلاه آن موج ثابت کرده و این بسبب استعاره [illegible] و از این تشبیه
مطلع دیگر بهم بس که همچو امواج دریا [illegible] عضو او در رقص حرکتی دالاو گاه مختلف شده در [illegible] است

ودر هنگام اختلاط حرکات ضروریست تا ترکیب درست شود چنانکه تشبیه آه با رسایی بهوا
پیش‌تر چنانکه کسی را در حرکت تیز ترکیب نیست ظاهر احمال نظر است و از همین قبیل است ایمصرع ﴿ اندر وقت
نفس شد اره قطع حیات ﴿ تشبیه گاهی مرکب باشد از این وجه یعنی دو حرکت مختلف داشته باشد
واوصاف دیگر هم یافته شود چنانکه گویند ﴿ نرسد تا بسر رشته گره وانشود ﴿ از شکفتن دل
عاشق بعدم باز رود ﴿ چراکه در این بیت تشبیه است که گشودن دل بگره و گره وا شدن در
حرکت دل است که رفتن گره بسر رشته و دیگر وا شدن گل و همچنین در رسیدن دل بعدم که از این است
و دیگر شکفتن و استغراق تر قباحت ﴿ تشبیه گاهی ترکیب دارد با سکون چنانکه گویند ﴿ شود رگ تر سکسیر
بزبان عشق ﴿ سنگ تشبیه به ساله سرو را رز است ﴿ و مرکب عقلا چنانکه فرماید ﴿ که محقق بودند
دانشمند ﴿ چارپایی بر او کتابی چند ﴿ زیراکه تشبیه کرده است عالم بی‌عمل را بحمار با بار
کتاب که ... باشد و آنرا بدان منفعت نرسد و تصدیع محض کشد چنانکه در آیه
کریمه الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا علمای تازی گفته‌اند و از جمله مرکبات
حسیه ... تشبیه چند که اوصاف این را ﴿ ... بسوی ... گویند ﴿ ستاره فشان
زدن از گلوله ﴿ بازوی چنان فرو تشبیه به ... ﴿ چنانکرده چراکه آفتاب در آسمان نور ﴿ ... گو
اگر بجای ... باشد خیال مناسب بود هر چند که در بیت واقع شد توجه با وجود رعایت
مناسبت آفتاب تشبیه تمام ... که نوعی از سواری ... است مشتمل بر ... کاو یک
صورت ... و تشبیه متعدد چنانکه مانند رنگ ... در تشبیه ... دیگر و متعدد ...
... و حدس کامل ... در تشبیه طبیعت ... گلستان و قد ... تشبیه
مرکب و متعدد در اول تا تمام ... به ... باشد مانند تشبیه باده به شمع ... کنند

ببین آفتاب بخلاف دوم که اگر در سخا یکی از اوصاف هم اگر بسر کنند شاید چنانکه تشبیه ممدوح ممدوح
در رنگ و مزه و بوی و متعدد مختلف چنانکه مولف گوید ه دشوار بود وصلت توای یاد سه حسن
درخانه خورشید کس راه ندارد ه چه خطاب بمعشوق است پس تا حسن باشد یعنی حسن و دوم عقلا
یعنی بزرگی شان تشبیه گاهی اختراع کرده شود تشبیه از نوع متضاد پس تضاد را انجا مناسبت
گردانیده شود برای تمخریه و تملیح چنانکه در صفت بخیل گویند او حاتم وقت خود است و این نوع معنی
دالوست آنکه او حاتم در بخل است حاتم در سخا و دیگر آنکه او مانند حاتم است در سخا و این
سبب تعریض بود چه هر گاه او بخیل باشد و خواننده او را بنامی که مشهور است بسخاوت اد عا
اتحاد هر دو نامی پس ظاهر شد این کلام میست غیر مطابق واقع نه از روی حقیقت و نه از
روی تشبیه چه در هر دو متضاد ثابت نیست مگر بسبب ادعا و محال انگاشتیم پس شمارد
هر که این کلام شنود چنان استهزا نماید و بدیهی البطلان شمرد بلکه موجب خنده شود
در ادراک ذی باطله مضحکه و حسن متکلم این معنی را در آنجا تشبیه کرده معنی غریب [illegible] کند
فافهم اگر گوئی ممنوع است در هر دو متضاد ثابت نیست چه اشتراک وجود حسنه و
جز اینها هر دو خوبی باشد گوئیم مسلم است اما نزد ما معتبر آنست که موجب غرابت گردد
مثلا گوئی که کل همچو دیوار است زیرا که هر چند در امور مذکوره شریک اند و مخلوق است
هر در امور عامه بدیهی الاشتراکست در جمیع موجودات باز اگر تشبیه لطف ندارد
چنانکه بگوئی فلان شخص همچو صد است هر چند در وجود شریک اند بلکه انتها وصف مخصوص چه
می باید که راه بعضی طبع اهل سخن بسته است و حسن انتها خاصیت اوصاف ملحوظ است تا در حسن تشبیه [illegible]

مسم

مشبه نیز در بیت شریف بلکه ابلغ است زیرا که تشبیه بلیغ گفته اند از معانی آن است از بیت انوری ع ای روزگار را

بر وجود تو افتخار ع ای بیشتر از آفرینش و کم ز آفریدگار ع یعنی ای مانند کسی که بیشتر از آفرینش و کم

ز آفریدگار باشد چنانکه گویند زید سوای حاتم است دفع شد اعتراض جمهور کرده اند از

در نهی مبالغه متجاوز از حد است چه مصداق آن بغیر از پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم نیست و معهذا در معقولات

شعر انقسم دخلها بالطی لنسخ بدا له فافهم فان النفاس تستوا لکن عرض تسویه مشبه عاید شود و

آن یا بیان امکان وقوع مشبه است چنانکه گویند ع منع از کلوی سوختگان نتوان کرد که آن از همین

نغمه بلبل کند گذار ع و یا بیان حال مشبه چنانچه تشبیه جامه بجامه دیگر در رنگ هنگامی که رنگ تشبیه

معلوم نباشد و یا مقدار حال مشبه از قوه و ضعف و زیاده و نقصان چنانکه تشبیه شراب

بر تیغ برکشیده مثل آفتاب در شدت لمعان ج نظاره ازان خیره کند یا تقریر حال مشبه در ذهن

سامع و تقویت آن چنانکه مؤلف گوید ع هجوم اشک و جوش ناله کی تاب نامه که دارم خامه ع

خطوط بر آب مینویسم نقوش بر باد مینگارم ع چرا که آنجا تشنه کاری بی فایده است بنوشتن بر آب و نگاشتن

نقش بر باد و محو خط نقش بر آب زودتر محو گردد اما متکلم در کارهای بی فایده متعلق نقد و محو حرف را

به آب تشبیه کشیده خوبتر در ذهن سامع نشسته میکند و [illegible] از بین کلام حاصل شود از

عز آن تشبیه چنانکه اگر گویند در درازی شب که شب انتظار صبح ندارد الهی شب در دل نگذارد متکلم

شبی چون عمر خضر از انتها دارم ع چو ظلمات از سیاهی گشته معمور ع و بر اعتراض مقتضی آنست وجه تشبیه

در مشبه به اشهر باشد و بس مگر چهارم در وجه اتم باید و گاهی تزیین مشبه در ذهن سامع چنانکه تشبیه

[illegible] خنجر تیغ دار و سیاهی چشم غزال [illegible] و گاهی هجو و تقبیح مشبه چنانکه گویند ع از خوی تک

آبستن و از غول کلک بادم ع و گاهی استطراف یعنی گویند که مشبه چنانکه مؤلف گوید ع چمن محشر صافی

سینه است ها در آنسه دانی صد آشنه است فاین تشنه جز قسمت وقوع و غیر وقوع و این هر دو از احتمال
شنه به است یعنی وقوع و لا وقوع او صلت و یا غیر وقوع لکن لفظ ایهام وقوع پیدا کنند خطا
غریب بود چنانکه گوید مه عکس می لب غواقتاب ها دختر ک فتنه را در است ها هر چند دختران کس
ز عنبار است از شراب نمیتواند لیکن لفظ دختر ایهام این معنی پیدا کرده است فافهم تشبیه گاهی عرض
رجع بسوی مشبه به باشد ولکن با ایهام آنست که از مشبه اتم و اقوی است چنانکه در تشبیهات
معلومه مانند این بیت مه کل رخ خسرو عارض خوبان ها سنبلش همچو زلف محبوبان ها و با
ایهام شان مشبه به چنانچه تشبیه کردن گرسنه ماه تمام را بنان و این ایهام طبیعی است و گاهی
اختیاری چنانچه ابو اسحق اطعمه گوید مه نرگس که شبیه است بچشم چو شیر دلبر ها گویند که دارد طبق سیم پر از
در دو بسیج به زر دارد و نیم سیم شنیدن تنگ دارد و یک صحن مزعفر ها و این هر دو قسم اظهار مطلوب
تمام باید کرد تشبیه اگر اراده اشتراک دو چیز در وصف دیگر ناقص باشد و دیگری زاید
یا یکی مشهور بود و دیگری غیر مشهور پس در فن الکلام اکثر ترک تشبیه کنند و حکم تساوی کنند
بلفظی که دلالت دارد بر معنی برای احتراز ترجیح یکی از دو متساوی چنانکه گوید مه هلال عید را
با ابروی آن نگار بس ماند ها اگر ماند شبی ماند شب دیگر نمی ماند ها و مراد ما مصرع دوم است تشبیه
قسمه اشتراک دو چیز است در وصفی لیکن مطلق وصف نیست بلکه آنچه فرق [illegible] باشد
مثلا شعرای پارسی رنگ طلا را مشبه به رنگ عشق گردانند بخلاف شعرای هند که رنگ معشوق را
بدان تشبیه کنند و سر ایهام جسم معشوق را با ماه تشبیه کنند بخلاف فارسیان و آنها زلف را
با بنفشه بخلاف فارسیان و تحقیق این سر از مطالعه کتب و مزاولت سخن اساتذه حاصل شود
تشبیه در اضافات تشبیهی تا وجه تشبیه باشد احتیاط در شست از آنجا بود که صاحب کار باده

۲۱

در این بیت میگوید ع افسرد آتش دل و آب ز رنگ ماند ه ز رنگ سود دیده خضاب سنگ ماند ه که کنایه از دیده
یکیست و معنی بیت از الونگی هند است که این از غلط فهم ناشی شده چه اینجا اضافت عهدیست و مرکب
از آن مرکب نیست بطریق استعاره و آنچه در این بیت گفته ع تو جیفه خان جهان نوال کنیم مغز
در استخوان خیال ه استخوان خیال استعاره است خشک و خیال بمعنو وارد شده چه اینجا هم
اضافت تشبیهی نیست اضافت عهدی است و خیال را بطریق استعاره شخصی قرار داده است
از جهت ادراک و برای او استخوان ثابت کرده و از این مندفع میشود اعتراضی که بر مصرع کرده
عقل تو منو و جوهر کال استخوان علم ه نشد کاهی شده تنها متعدد بین چنانکه گوید ع بر درنک عقل
هر جوهری که اصناف گوهر اند ه لفظ حیات بخش تو و در شاهوار ه کذا فقد و در این شده است زیرا که اینجا
اشتراک جزء است در چیزی نه تشبیه چه هر یک جزء لیس شاه را جمع است که گوییم ع روز من و روز بعض
یار مانند است ه وجه آنست که آنچه از جمله علم بیان است و آنکه مثال صاحب مجمع الصنایع در صنایع
بدیعی آورده بحساب نموده و تحلیل شده ملفوف و غیر ملفوف از جمله بدیع است پس آنکه مثال صاحب
تلخیص در علم بیان ما بر کرده اینجا آورده زیرا که لف و نشر از صنایع بدیع است و کاهی شده
تنها متعدد دیده چنانکه فرخی ع [illegible] عارض است این یا قمر یا لاله حمر است این ه او را انسده تسویه گویند
و هم را تشبیه جمع و بعضی کنند [illegible] مشهور تسویه است [illegible] صفتی از خود و صفتی از [illegible]
یک چیز تشبیه کند [illegible] دو شده در هر دو صفت موجود باشد اینهم گوییم فقید شاعر
زاید است در تشبیه هم باشد و از خود و از غیر ه استدراک [illegible] مستدرک [illegible] که خود در [illegible]
آورده ع صدغ الحبیب و حالی ه کلاهما کاللیالی ه [illegible] روشن [illegible] که تیر [illegible] ظاهر است

و تیره که حال امر ایست اعتباری بلکه آنمعنی ماخوذ است از خلایق روز مره چه گویند فلانی
تیره روزگار است از روی مجاز نه از جهت حقیقت تا توهم تشبیه نشود باعتبار وجه تشبیه
یا تمثیل است و لکن تشبیه است و متفرع بر وجه او از چند چیز متعدد چنانکه گویند ع نه بندد
رقفا ادبار دست جور ظالم را ع همان نشیند بکان از هوا تیر بر کف ع و این طور در اشعار
متاخرین بسیار است علی الخصوص اشعار محمد علی صائب که در کتاب صد مضامین مشهور عالمست
و تشبیه بی تمثیل که تمام مصرع دوم تمثیل اول باشد و گاهی بر عکس و بعضی از متاخرین معاصرین
تمثیل را در شعر خود بسیار کم آرند و از دیگران نه پسندند و این از آنست که درین وضع معنی
واضح و بی تکلف نمی شود و مطلب آنها خیالات دقیق و مخصوص است تا حدی که تشبیهات بعیده
را از کار آورند که بعد از تاملهای بسیار و فکر بی شمار ذهن بر اول معنی آنها که بعضی
در سخن سخندانان یاد است و متاخران اشعار دور از تشبیهات دقیقه و معانی مشکله واقع شود
و بطلان تمثیل شود آنرا اشعار بطور خیال گویند و این نوع خیال مرغوب طبایع بعضی تا بحدی
که بهمه جای رسید مثل اکثر اشعار اسیر و متابعانش ناصر علی که قدوه شعرای زمان خود بود
بطرز خیال میگوید ع خط سرش جنون بعالم زد ع یارب این سایه کدام پریست ع از
محمد حسین خان ناجی مسموع شد هنگامی که در زمین طرح حضرت یاران فکر میکردند من هم گفتم
و چنین غزل سرانجام یافت ... از ادیبان واضح و رسا ... این بیت ع بسکند از جور گردون
کی بسوز دل ز عشق ع دانه گر برق سالم جست رزق آسیاست ع توشته از ابن الذر
آدم روزی رسید ع بس بهر کسی نباید دل و دست ع مانا به جوانمرد گویند لیکن این سخن ...

و باعتبار وجه یا غیر معنی و آنکه مخلد و مثبت نشود تشبیه مجاز است و همچنین بیان کرده شود
و آن گاهی پیدا باشد چنانکه زید همچو شیر است که شیر و گاهی پنهان که ادراک آن جز خواص را
دست ندهد چنانکه گوئی گل رعنا کف افسوس میکرد به پیش او و وجه تشبیه شگفتگی گل رعنا
و کف افسوس است و از همین قبیلست چهره برو از جهان رخ کشد چون بجای شب سود سیمرغ و
روز سود مستقبل چه وجه تشبیه در شب با نقص و تصویر سیمرغ نقصان بالمناصفه است
و در شب آنوقت نقصان بالمناصفه زیادت است چه هرگاه آفتاب در حمل آید آنقدر که
زاید شود کم گردد و بمقداری که کم خواهد شد با معنی از محل مستقبل شدن روز چرا که
هرگاه آن کم مجال شود گویا تصویر او حشر است و این لفظ چون مستقبل بر معنی آفتاب گشت
بطلوع ایهام معنی غریبی پیدا میکند پس آنچه صاحب کارنامه نوشته که سیمرغ شب نیست شب و
مستقبل گشتن روز تا خورشید چهره افروز حمل صورت بیند لیس در مقصود نقص است بمعنی رسد
و دلالت دارد برآنکه عام بود و دقایق تشبیه خوب نمی نهد و تحقیق این بیت تفصیل در
سراج منیر نوشته ام و از همین قبیلست آبشیر مرتع چاه تو آهوان حرم بود و سفره
خنق نو کرده ها زیاد چرا که نسبه مرتع بچاه در غضنفر ساخته است و تشبیه خلق به سفره
در انواع رواج ملتبسه در طعام او را باشد پس آنچه صاحب کارنامه نوشته که چاه را
با آهو نسبتی نیست و اکثر تراکیب خطاست و مصرع دیگر سر کرده است اما شیر از میان رفته
و گرده بجا مانده زیرا که سفره را با خلق چه نسبت [illegible] و نیز از اقسام مجمل است
آنچه در روی وصف از او صاحب ظرف ما شده را ایما کند بوجه تشبیه چنانکه گوئی فلان
حاکم حاتم است جود و صف حکومت درینجا دخل ندارد و نیز از مجمل آنچه از وصف
سه

مشبه به بین تشبیها چنانکه گوید ع هر زر و آیینه همچون صبح باشد گر قع روست که یکسو نور خورشید ست
و یکسو جوشش اختر ها که مصرع دوم بیان اوصاف صبح است بدانکه در مصرع دوم تشبیه است
مرکب تشبیه برقع با آینه هر رو و دیگر تشبیه آینه هر رو بصبح و این از بدایع تشبیهات است
و این قسم در کلام متاخران بسیار است و از تشبیهات مرکبه است که در وی اوصاف هردو طرف
بیان کنند چنانکه گوید زلف بر حلقه معشوق دام خورشید نگ است بسکه تشبیه
مفصل آنست که وجه شبه در آن مذکور باشد چنانکه مولف گوید ع دم در لب تو از جوش صفا
برق تجلیست ع مسواک تو شاخ شجر طور بود ع تشبیه قریب مبتذل آنست
که در آن انتقال باشد از مشبه بسوی مشبه به بلا دقت فکر بسبب ظهور وجه
ولکن یا از آنست که مشبه به امر مجمل باشد یا مجمل نباشد لیکن تفصیل کم دارد از جهت
غلبه حضور مشبه به در ذهن نزدیک حضور مشبه بسبب قرب مناسبت چنانکه تشبیه جام در
در شکل و وضع و گاه مطلق حضور مشبه به در ذهن از جهت تکرار در حس مانند تشبیه آفتاب
بآیینه مصقول در استداره و روشنی زیرا که قرب مناسبت و تکرار در حس معارض
تفصیل است موجب غرابت است می شود پس وجه تشبیه امر مجمل میماند گویا در آن
تفصیل نیست و از سبب ابتذال بهم میرساند و تشبیه بعید غریب بخلاف او
ولکن یا بسبب کثرت تفصیل است چنانکه تشبیه باده به تیغ برکشیده بشعاع آفتاب و
یا از جهت ندرت حصول و حضور مشبه به است نزدیک حضور مشبه بسبب بعد مناسبت
چنانکه مولف گوید ع ز جوش لاله هر چشم غزالان ع چو شام از شفق تشبیه گلستان ع
زیرا که تشبیه چشم غزال بشام شفق رنگ بعدی دارد تا آنکه لحاظ چشم سیاه و سرخ

لاله نیابان شد و با معطلو نیز زیست حضور شده نیز چنانچه ذره نعمات و حیا البحار و مرکبات عقلیه
کما سبق و یا آزان سبب آن مشبه به کمتر محسوس شد مثل چنانکه تشبیه خورشید با آئینه
در دست رعشه دار و باده با تیغ برکشیده مثل آفتاب نشر غرایب در منهاج از وجه آنست
و مرگ و ما از تفصیل آنست اطلاق باده از یک وصف بود و آنرا اطوار هاست مثل
آنکه گرفته شود برخی و گذاشته شود بعضی یعنی اعتبار وجود و عدم در وجه تشبیه در تشبیه ما
چنانکه فقیر آرزو گوید ع چون نگاه بر از چشم تو جولان میکند ع برج عشاق کار تیغ عریان میکند
زیرا که اینجا تشبیه نگاه در شمشیر در رسائی و روشنی و کشش و دیگر تشبیه برآمدن نگاه از چشم
بکشنده شدن تیغ از نیام و جدا شدن او از غلاف مولف گوید این لطافت
از شمول حرکت است بیشتر گفته شد فافهم و دوم اعتبار جمیع اوصاف است چنانکه گفته
عقد ثریا بر بناگوش او بخته و سوم نظر نخاصه در جمیع اوست چنانکه فرماید ع لب از لب
چو چشم خروس ابلهی بود ع مرد ابتر بلبغه بیهوده خروش ع چراکه مرگ وار آن مختص برخی بلکه
شبیهی که در هر چیز باشد و این تقسیم غیر صنعت دیگر نه دقائق تفصیل منحصر است
تشبیه هر قدر مرکب امور بیشتر باشد تشبیه بعیدتر گردد چنانکه گویند ع حور لذت
راه تنگ و بنا دام نشر بدن ع زنگ سوکار روان از باقیه تکه بر غلطد ع تشبیه تشبیه
بلیغ از نوع دوم سبب آن جهت غرابت و آنکه رسیده بحرن نفود جست و جو لذیذتر و با وجود
گشته در عرف شعرای متبذل مضمونی را گویند که تشبیه مجمل یا مفصل را اسرار چند

علیه الرحمه
یا مثنیات متعدد انرا در کلام خود آورده باشند چنانکه تشنه خوشه انگوریه ثریا که شمع
هم بسته ملهمی گوید ؏ ثناها همه ایزد پاک را ¤ ثریا ده طارم پاک را ¤ صاحب کلمات الشعرا
گوید محمد حسن رضوان این بیت در سخنوران بدان فخر میکرد از دیوان حاجی محمد جان قدسی
ابتدال مضمون دیده شد بیت رضوان است ؏ مگر ساقی کمر در خدمت میخانه بندد ¤
چون نرگس بهر انگشت خود پیمانه می بندد ¤ مولف این رساله گوید از اتفاقات است که سید
حسن قاتل را انز ابیع متوارد شده ؏ بر بهر انگشتم چو نرگس در نیوزه شکست ¤ کم بحرص
گدایی مست در میخانه ها ¤ و از همین قبیل است احمد محمد اسحق شوکت بخار نسبته ؏ کف خلک الهی از
قطع ابکم نمی باشد ¤ که چون نرگس بهر انگشت خود پیمانه دارم ¤ تنشو گاهی تصرف کرده سوز
در بسته قرب متبدل بوضعی که کرده اند آنرا غرب چنانکه گوید ؏ هیچ دل را زبند زلف دوتا
نشاط افزا نشد ¤ عقده کار کس از دندان گوهر وا نشد ¤ زیرا که تشبیه دندان بگوهر میمند
لیکن از نسبت عقده با رکوب لطیف جدا کانه بهم رسانیده وحق است که تشبیه عوض
از تشبیه مبتذله در آن تصرف کنند بلغت از اینجاست که صاحب کلمات الشعرا مطلع را
از مطلع خود بهتر گذشته بهتر گفته ؏ مجلس آنکه زنرخ اشتیاق ما نشد ¤ نامه ما چون کباب
لدل هرگز وا نشد ¤ و مولف هم درین زمین مطلع دارد بهر دو طالع مذکور ؏
دور آخر بزم حیران ترا ابتدا نشد ¤ شهر تصویر است دل امروز او فردا نشد ¤ همچو ماه نو کنار
از سعی گسسته اند ¤ عقده ها تا ناخن دل او وا نشد ¤ حسنه ناخن هلال میمند
لیکن از نسبت عقده ها تا ناخن وا نشد غرابت و لطافتی پیدا کرده و از همین قبیل است

تشبیه مشروط و لکن مقید کردن مشبه یا مشبه به یا هر دو باشد بشرطی وجودی یا عدمی دلالت کند
بر آن بلفظ صریح و یا بسیاق کلام چنانکه گوئی فلان سرو گلشن است یعنی اگر سرو گلشن متحرک
باشد و بعضی گفته اند عبارت از آنست که تا شاعر چیزی را بچیزی تشبیه کند و بشرطی
موقوف دارد که اگر چنین باشد چنین باشد چنانکه گویند چنین تو تاج بگذاری کلک رشید هم تو
لیکن رسد تقاضت سرو اگر روان شود و ظاهر این تعریف خاص است نسبت باول و چون
این مسئله از فن بیانست پس در صنایع بدیع آوردن چنانچه بعضی اختیار کرده اند بیجاست
تشبیه کنایه چیزی را بچیزی تشبیه کنند و ظاهر چنان نماید که مقصود تشبیه نیست و آن از انواع مطلق
همان باشد و آن را تشبیه اضمار گویند چنانکه گویند گر نور مه و روشنی شمع تراست
و سوزش تر از مهر چرا گر شمع توئی مرا چرا باید سوخت ور ماه توئی مرا چرا باید کاست و ایهام عدم
قصد تشبیه از آن باشد که شاعر چیزی را بچیزی نسبت دهند و چنان کنند که مشبه را از مشبه
و بعضی از اوصاف خاصه مشبه به را بدیگری غیر مشبه ثابت کنند چنان نماید که مطلب تشبیه نیست ح
در این نوع دعوی اتحاد است پس گویا مشبه به و مشبه عین یکدیگر باشند و چون خلاف مشبه به در
دیگری یافته شود آن اتحاد تشبیهی برخیزد و در واقع مطلب تشبیه باشد و اگر نه لطف مقصود
ظاهر نشود چنانکه بر اهل ذوق مخفی نیست و بهترین این نوع آنست که وجه تشبیه در آن ایراد نکرده
نشود زیرا که در این مقام ایهام آنکه تشبیه مقصود نیست ظاهرتر خواهد بود چنانکه گویند گر سرو توئی
چرا نیستم در کنار گر لاله توئی بر دل من داغ چراست و صاحب مجمع الصنایع مثالی در بیان
آن آورده و آن اینست عاشق اگر نیم چرا غنچه دریده پیرهن کشته اگر نیم چرا لاله بود بخون کفن
و ظاهر آنست که در مصرع اول ایهام نیست و در دوم احتمال قوی است و فرق در تشبیه مشروط و اضمار

آنست که قید شرط در اول مشبه و مشبه به هر دو ملحوظ باشد بخلاف ثانی که شرط
در مشبه ملحوظ نیست بلکه شرط اینجا ملحوظ با تمام جمله است و در اعتبار جواب شرط
مدول کلمه استفهام نباشد بسا گاهی حرف را بحرف تشبیه کنند باز مشبه را بمشبه به تفصیل هم
و این را تفصیل تشبیه نامند و این هم قسمی است که وجه شبه بیان نکنند و بعد از ان تفصیل
دهند بسبب وضع دیگر که غیر وجه شبه است و از ترک وجه شبه ابهام آن مرتبه نحو مشبه
بجمیع اوصاف مشبه به مقصود است و این نوعیست از ترقی چنانکه گوید جمع و ثابت هستی
تو از انکه نیست این هر دو را دوام و قرار بلکه از ثبات جمع را تکلیف بلکه از ثبات ماه را از بهار
و در بیت دوم ترقی در بیت و نوع دوم آنکه وجه شبه مذکور باشد و بعد از ان تفصیل دهند
چنانچه فرماید شمع از چه چو من داغ جدائی دارد با ناله و سوز آشنائی دارد سر رشته شمع
ز سر رشته من کان رشته سری بروشنائی دارد و بر دیگری اهل است انچه گزارد بیجه که گفتم تا
بیت خان زکرم روان بلرزه در آمد که انبساط مراد که عطا زرو تا قوت بخشش کرد او
که سخی خسرو جهان ساکن مانده کف نماست هکذا مستفاد ان تحقیق هذا المقام تشبیه مشبه به
اول موکد والی بحذف حرف تشبیه است چنانچه حال مشبه به مشبه باشد انکه گوید روی تو گلست و
هر قدر دلالت بر تاکید کند ابلغ باشد چنانکه مولف گوید تا عشق از شرم کرده ام نهان
لب جانوش خوش است فافهم و گاهی باضافت تشبیه بود چنانکه بر گلو و طبک سکم و از
همین قبیل این بیت ساهد عصمت بلدش صحبت می کند خمر خفیف دختر رز چو بسته از پیمان
پس انچه بعض ارباب حال نوشته اند که دختر رز نام انگوریست بود و ضعیف درست نیست در اینکار
دختر رز تکلیف میکنند از غلط فهمی است ازین جواب لفظ دختر اینجا واقع شده اضافت حرف

سوی او ایهام معنی دیگر پیدا میکند و لکن ظرافت و لطف نیست و لطیفه که حقیر الهی وارد شود و حق آنست

استعاره بالکنایه است تنها اگر بر چیزی اراده نیست در تشبیه است و کوهسار لاله صحرا و بستان

مضافه ندارد چنانچه انوری گفته شعر میگوید تا چه باشد در ممالک شام شعر ساعد فام قلتبان نامه

و نیز حافظ گوید شعر ازار شد پرده چشم بخون جگری آلوده به یاد لعلت زدن بر خوبی کرده بهانه

حکایة السرور و بعضی از بیخبور شنیده نویسند این بیت از ظرف معنی قول ملامت که در کس نفس بر داشته

درینجا هم موقع و نعمت و ملاحظه معنی آنست که لب یار را بمقتضای شهوت الذات برداشته جام ساخته ام

و دامان زهد را به جرعه می آلوده اگر شاهد عصمت آمیزش من از او مرا دحکیمی بر و دشمنان است اما این معنی

تکلفی بر او چنانچه بر باده به دامان کرد نیست در معنی به تردامنی منسوب گردیدن و در بعضی نسخ

بکار خوشند ار نرشد ار بر ار آن بهلیل نبراند در این صورت معنی چنان خون جگر منمایم اگر به دامان من

بحرارت دختر رز به کناره از زر السه آلوده کعقد شاهد عصمت پرورده آغوش من به تکلف کند از

صحبت من پرهیز کند و از صحبت دختر رز شراب مراد و شیشه از شرب ادراک و در سیر ایهام اظهار

برخاطر صاحب سخن سخت است که ملامت وبد دقیقه رس نوشته‌ست ده این اعتراض بیماست نیز خواهش هم

همان که گذشت و در وقوع است که اینهمه صحبت شاعر است به عیب شعر لیس اعظم در حق

ممدوح کفتن عیب شعر بود چنانکه گوید شعر همه تا که نکردد هلال پر و رزند جمیله که شود با

بدر بمجلس معظم شعر عروس دهر بعنوان ذره تا حور رسید شعر هلال اگر شد پاشا هزاده سلیم شعر چه کاه

دهر را بعروس تشبیه کرده ملکه دعوی اینجا نموده و هلال اگر که بدر سلیم است کعبه پس هلال

پسر بین کعبی مرتبه تباشد هرچند از طبعه او ایاب می‌نبرده چنانکه تا بدر معظم یک محله بود

بر فرزند حاجت است زیراکه در معظم تشبیه رعایت مناسبت ظاهر ضروری ست چنانکه

پس تشبیه باعتبار کاهی مقدم است و لکن تشبیه تام مفید بود در افادهٔ غرض چنانکه تشبیه
معروف و مشهور بود بوجه شبه در میان حال و لکن مختلف است چنانکه رنگ سیب و جای
نمک و جای نی تو و جای چیز دیگر از اینجاست که گویند زلف از کاکل عرق امیر را
لعبت از بوسه تا بکمر رسید که اینجا مقصود زلفست که کل است عرق یعنی کاکل البلد عرق
بدان و چو زلف تو دارد هرگاه زلف معشوق چو شب بمیان و کاکل هم چو سبر علاقه تشبیه ظاهر
پس نحو صاحب نگار خانه گفته و چنین این باره گفتار در سخن طرز نو آنکه در تشبیه زلف
بسنبل شاید کرد زلف و امثال تکلف نیست ازین انها کل تازه گو ثمر او و وارد شد اما بعد از
پرسش سیه مشکم شد را بدیع عرق اینجاست و لفظ زلف غلط کتاب است لهذا در بعضی از نسخ نگاشته
زلف روی دیو شب و این نیز تکلف و محل صحیح و تا تشبیه اتم باشد بدیو وقع تشبیه
چنانچه در الحاق تا قصی نکات و تا تسلیم الثبوت بود نزدیک مخاطب و مثالهای این انواع
گذشته و گاهی مرحله بود ولی تشبیه بجند و اول تشبیه قریب در جای معقول و محسوس
چرا که مراد از اول آنست که محتبس دقت معنی و لطافت ادا نباشد و تا ربیت بعضی از معانی که تحصیل حصه معانی
نجیبه و خالدات تر تبعه کاهی جدا میشود از ثانی دوم مر اول ور در آینده بر گذشته
پس محتاج می شوند بفکر و تامل و مراد از دوم که در عقده تعقید شمرده شده لکن حقایست
بحث حقیقه و مجاز
سبب لکنی ربط الفاظ و خلل در انتقال ذهن باشد از معنی بر کر رسول مقصود
حقیقه کلمه مستعمله است در معنی وضعی بهر وضعی که باشد و وضع تعیین لفظ است بازای آنکه دلالت بر معنی
نه بقرینه خارج پس خارج شد مجاز زیرا که دلالت او بقرینه است و داخل شد حروف مانند

مادرا

یا ذکر وجه آنها زیرا که دلالت آنها بر معنی مجازی کلمه دیگر است از جهت نقصان نه مجاز قرینه دلالت
بر معنی مقصود کند و از معنی غیر مقصود باز دارد و در حلیت باید بر سر کسب یعنی آنچه موضوع است برای زیاده
از یک معنی چرا که تحقق او بطلب هر یکی از آن معنیهاست نه بقرینه یعنی واضع هنگام وضع مجاز
قرینه نساخته است کو که هنگام استعمال مجاز قرینه شود و این از جهت اشتراک است نه از جهت وضع
مثلا قرء حیض را بمعنی جمع و روش کرده است پس دلالت لفظ بر معنی موضوع له و اینکه بدان حروف
و طبیعی باشد چنانکه دلالت اح بر کوفته و گرنه لغات اضداد نباید چنانکه حیض را بمعنی نعیف
در حیض از او آرد بر او زرد و تحقیق قرار گرفت بمعنی بیش و کسان هر دو آمده چنانکه نص علیه اهل اللغه
پس مجاز مفرد کلمه ایست مستعمله در معنی غیر وضعی بر وضع را باشد بوجه درست با قرینه که مانع وضع
مراد نیست پس مجاز ناچار است از علاقه و ملاحظه آن تا غلط و کنایه خارج شود هرگاه بگوئی مکر
این جامه بود و اشاره بسنگ کنی یا بسوی درختی ملاحظه علاقه در جامه نبود نمیتوان استعمال آن بوجه
درست باشد بسبب نبودن علاقه و ملاحظه و تحقیق کنایه چنانچه استعمال کلمه است در غیر معنی وضعی
با جواز اراده معنی وضعی کنیم اگر علاقه غیر مشابهت است از او مجاز مرسل گویند و اگر به استعاره صنعت
بمعنی هر جا تشبیه اطلاق استعاره هم میکنند و ارباب لغت هر جا اراده معنی غیر
استعاره خوانند چنانکه بر متتبع مخفی نیست و آن نزد مولف استعمال مسته است در تشبیه
پس اول مستعار منه باشد و دوم مستعار له و لفظ مشبه به مستعار پس انواع مجاز مرسل
بسیار است چنانکه ذکر است و اراده مثلا گوئی فلان در رکاب زیست دالا علی قدرتی نخطم
زیرا که اظهار قدرت باید در دل و کسی و نگاهش کردن و جز اینها تعلق بدست دارد و فکر محل

وارادهٔ حال چنانکه گوید ؏ غبار رو در من آوازه بود گوش بلاد ؎ و مراد از بلاد اهل بلاد است اعنی
صاحب کار نامه نیست که گوش بلاد هیچ سخن نوشته نشنیده و بلاد را گوش از آن گفته که مقتضای
غلط فهمی است چرا که بلاد وقتی گوش باشد اضافت بسیار بود و همچنین ذکر حال و
ارادهٔ عام چنانکه گوید ؏ چو باز در او بود کفه ز مردن پس ؎ مراد از اه نباید بسینه فرهاد ؎ بس و ارادهٔ
همه بعضی نموده اند که اگر اینجا لفظ کفه و نباید بودی و مرادی نظر باین موضع مراد دو بس بودی
خوب بودی چه مراد از شیرین و فرهاد درینجا مطلق معشوق و عاشق است و همچنین ذکر کل و ارادهٔ جز
چنانکه گوید ؏ جامه و در سر اراده کنی و همچنین باعتبار باول از قبیل من قتل قتیلا چنانکه گوید
از شهیده رفته در بازار ؎ بر سینت بار نادر بسیار ؎ چه مراد کشته شهید است که بود شهید رفته کعبه
کذا رفتن چنانکه گاهی اطلاق اسم پدر بر پسر کرده آید چنانکه منصور حلاج و حال آنکه نام حلاج و
حسین است و منصور نام پدر او است و همچنین ادهم که نام پدر ابراهیم است و بعضی از شعرا مجموع ابراهیم
در کار آورده اند و همچنین سبکتگین نام پدر محمود است و بمعنی محمود مستعمل شده کار حمیدی گوید ؏ چنین
مطاره آمدم روز رنگ ز دلبر است ؎ وام دل سبکتگین زلف ایاز یافتم ؎ و همچنین لفظ وقاص که نام پدر
سعد است و بر سعد اطلاق کرده اند چون شیراز گوید ؏ ناوک غمزه بود دستی دارد سهم
وقاص ابرو نبود گر دارد وقاص ؎ و در معنی اطلاق وقاص صورت دارد الا آنکه سهوی چرا که محمود
سبکتگین و ابراهیم ادهم و حسین منصور و سعد وقاص ترکیب توصیفی فهمیده اند و حال آنکه در اصل
اضافت نیست حقیقه معنی ابن بس از راه سهو بود لیکن که تحریر اینجا مستعار است که دو کلمه آنکه مجاز
بود چنانکه علمای تازی گفته اند اطلاق ادم بر ادم در حق بسیار است تمامی قسم معنی مجاز مشهور است
حکم حقیقه بهم رسانند تسمیه مجاز بر اتفاق دیس است زیرا لزوم بلادنه و نوع لزوم را این علاقه گویند

١٦

ولکن این نیز مبنی بر تقریر ارباب معانی است بلکه نزد ایشان اعم از حقیقت و مجاز چنانکه کلمه که لازم جزو است که مجمل
و سبب للازم سبب باشد مگر بمجلس زیرا که گاهی عام بود لیکن استعاره بحقیقه است تحقیق معنی
مراد و سبب در این جواب در جنس حواله در عطف چنانکه گوید بیت لیسه شهر بو مشهور بعلم مطلق نرگس
شوخ تر مسرور از باب نظر و موافق گوید بیت سیاه عشق در سرم کنایه روان سن از سلیم بکرد
یا به یک سلیم بحشر و مراد از یک مستقیم در حق است بعضی مله که بر ع صاحبها افضل الصلوة
و التسلیمات و صاحب مجمع الصنائع این را استعاره بکنایه یا مبین و از بدائع معنوی اورده
و بحساب کرده لیکن استعاره مجاز لغوی است یعنی لفظی است در لغت حواله استعمال آن
در معنی غیر وضعی له از جهت مشابهه و متعلق معلوم است آن نیز لفظی است که مشبه به نه بلکه مشبه و
نه برای عام از آن و مراد است معنی کلمات است مخصوص با کیف زیرا که لیکن در استعمال او
در مشبه به استعمال است در معنی غیر وضعی با قرینه که باز دارد و از اراده معنی حقیقی و همین است مراد
از مجاز لغوی اگر گویی چرا مجاز عقلی نباشد یعنی تصرف در امر عقلی که کرده نیست اینجا حسی واقع
بود و واقع شده زیرا که اطلاق آن کلمه درست است بر مشبه مگر بعد از ادعای دخول او در جنس
مشبه به پس در مقام استعمال آن در معنی وضعی حاصل بود و همین مراد است از مجاز عقلی آری
بعضی در مقام در رسیده بیت از نهر هلال عید تو سران دلخواه بر بام چو دید کو بر گوشه نگاه
هر کس که بدید سر از تعجب سلکه چو رسید این بیت و مسجد ماه گوییم ادعای دخول در جنس مشبه به
اقتضا آن میکند که استعمال در معنی وضعی باشد و تعجب مبنی بر فراموش کشته است آمد و مبالغه
گویا در مشبه و مشبه به اصلا ممیز نیست تا آنکه هر چه بر مشبه به ثابت است بر مشبه نیز بود قائم

نیز فرق است در استعاره و دروغ بدو وجه یکی آنکه بنای استعاره بر تاویل است یعنی دخول
مشبه در جنس مشبه به بتاویل است ولکن گرداندن اطلاق مشبه به است بر دو قسم یکی متعارف مشهور
ولکن کلمه آن و غایب بر وی درست مذکور است و دیگر غیر متعارف ولکن کلمه که او را
همان رنگ کل مفهوم نیست بلکه نه بدان وضع و تکلف و وجه دوم آنکه استعاره به قرینه برابر اراده معنی
خلاف ظاهر است و هیچ وجه در دروغ نباشد پس معلوم شد اگر اجتماع دو طرف استعاره در یک جنس
ممکن باشد ابراد وفاقیه گوییم چنانکه گویند بدانیم لاله بوان دیدیم دروی چو سرو در سرش مهر سایه دیوار
بیفگند و این بتقدیر استعاره معنی است اما در عمل نور که حقیقت است بخجل الکتب داز
مهوشیست که گفته غلط آنکه دعوی کرده حصه را حصه کند بدار [illegible] حامل را حامل دانا
نکرداند و اگر اجتماع ممتنع بود عنادیه خوانیم چنانکه استعاره معدوم را موجود از جهت که در
مقدار مثل ذهن و ذکر معشوق نیست و عدم نیز آنچه در تشبیهات وجه شبه ابراد در استعارات
جامع خوانیم نیز استعاره دو قسم است یکی آنکه جامع داخل باشد در مفهوم هر دو طرف چنانکه
گویند می برد چشم اخترم همه شب فاصد ابیات می آید زیرا که مرا [illegible] بدل جنس است و حرکت
و جامعست داخل هر دو مفهوم است دوم آنکه مخلوف این باشد نیز استعاره یا غایت
ولکن مستدل باشد نیست ظهور جامع چنانکه گل دیدم و مهی آمد و یا خاصی ولکن باره بیش تاریکی گاهی
در ذات مشبه بود چنانکه مولف گوید مرا زلف او رشته بخشد ایرادی شروع و مطلعها نه مانوس تو چون نخلش
ابیات است مقطعها و گاهی باریک متصرف باشد در عامی و این در استعاره خویش ها اگر ابراد کرده گوید
گل دیدم از خوش تبسم شکفتن جامه باشد در ابراد نیز گاهی هر دو طرف استعاره حسی
باشند پس درین مقام جامع هم حسی باشد چنانکه گوید استاره فشان ز چه ز اکثر [illegible] مستعار منه
ستاره است و مستعار له اشک و جامع صفا و روشنی و این هر دو حسی است و گاهی جامع عقلی بود

حامل

چنانکه گویند شکسته شد یعنی مهجور شد علم منطق چه مراد از شکسته شدن مهجور است و چون استعاره کردند جامع عقلیست
و گاهی هر دو طرف عقلی باشند چنانکه گویند خشم تو کرد بر ما مهجور افتد تکیه بر جمع احوال کنند
مدار زیرا که مستعار منه جواب و مستعار له ترک و محل مدار بر تبع و جامع در اول ظهور عدم
فعل است و در دوم ظهور فعل و این هر دو عقلی اند یعنی استعاره باعتبار لفظ دو قسم است یکی اصلیه
که در اسم جنس واقع باشد اسم جنس باشد چنانکه گذشت و جز اینها دوم تبعیه چنانکه فعل و مشتقات آن
چنانکه گویند کشتی مرا بغم یعنی مرا رنجه کردی زیرا که مراد از کشتن اینجا ... ازالات
جسمانی و متعلقات نقصان در صحت و لوازم ذات است و همچنین در فعل ...
که معنی مصدر و دیگر زمان سوم نسبت بسوی فاعل و در همه غیر مصدر اسم جنس است آنکه استعاره
واقع میشود و همچنین در متعلقات چنانکه گویند ... شهید ... کدام کسی ...
برخاست ... مراد ... است ... است ...
چنانکه ... بود ... استعاره در ... باشد و همچنین از فعل ... اما مشتقات او
پس در اینجا هم ... زیرا که معنی کشته ... که کشته شدن ... و زمانه ... استعاره
هست اما نه مطلق بلکه بخصوصیت مقام چنانکه مستقبل یعنی الوقوع ... آنرا ماضی ... دهند
چنانکه گویند از ... زار ... رفته و فرق اتحاد در استعاره
و مجاز باعتبار ... است ... و اینهمه موافق ... بعضی است و نزدیک ما معنی دیگر است چرا که
... مجاز اما ... چنانکه ... کلیات ... است ... اگر ... استعاره
... مناسب مستعار له ... مستعار منه باشد مطلقه است چنانکه گویند ... و اگر مناسب مستعار له
باشد مجرده است چنانکه گویند ... ستاره ... از گوش ...
و اگر مناسب مستعار منه باشد مرشحه چنانکه گویند ... باشد ...
... مبالغه ... آن ... چنانکه ...

نسخه کرده شده تشبیه مجاز مرکب است که تشبیه کی یکی از صورت که منتزع باشد از متعدد به دیگری
نسبت دهی عوض آن که صورت مشبه از جنس مشبه به است بر اطلاق کنی بر آن لفظ دال است
دارد بر مشبه به چنانچه گویی فلان ایستاده می‌گوید و چون استعمال آن شایع و مشهور گردد مثل
گویند فاین استعارات را مجاز مرکب است در اذهان و تصور عرب است در عوض از آنجا که هر کلامی
مشتمل بر مثل باشد دهن فشی کفف مانند کلامی و مانند آنکه بدل آن استعمال نمود بلکه مثال از آن
چنانچه گوید و حد نسبت نعمه بر ماه روی مکو سینده که گو مانند دین تشبیه امر مجاز جز قسم است که
در لفظ چنانکه گذشت و دیگری در نسبت اسناد چنانکه گوید لکن چنانکه مثل مار و غیر آن لشکری واله نوراً
اند در صورت احتیاج است و مطلب از آن اظهار حسرت و حسرت است هنگامه نشو کاهی که تشبیه کنیه حقیقی را
بخیر کنند و در دهی و ذکر کنند کی مشبه را و دلالت کرده شود بر آن تا ثابت امری مختص مشبه به است بر آن
و این قسم استعاره است کی امکانی امر مختص مشابه باشد بخیر که در نسبت و ابن الحکم گویند تعبیر که
تخییل آن بود بر آن جهت آنکه بمعنی است که آن امور موهومه زیرا که آن چنان از تعرف ثبت
کند حقیقه نقص المحصول علما و البیان چنانچه گوید و حشم لذت بسوی قلم کشته منبر تابع دانش
ز سحاب کرد بر کشته نظر زیرا که در دولت حرف که مشابه حشم مختص است مشبه به آن باشد و او هام
محذوف اول باشد چنانچه گوید حو بسر ذر سر شر مهر سایه دیوار حد سایه دیوار او مو نسبه کرده
و ستردن که او مختص اوست ذکر کرده و ستردن امور اما حالا که آن سایه را در سایه است بهم و آن را
حقیقت گویم چنانکه در ریسمان کند زیرا که ریسمان را با رسته مر حقیقت از اسباب تشبیه کرده کسی است
لازم اوست بیان کند و کسی را بکلی حقیقت بیان است ما یعنی و بیان نسبت معنی حقیقی المحکم
استعاره در اصطلاح عبارت از آن است که لفظی را در غیر معنی حقیقی استعمال کنند تا شاید از معنی حقیقی

نقل شاعر و کار دیگر نسبت شعاری استعمال کنند اما باید در نجات بحمد الفهم ماشه بحر را دو بحد و از آن سلوک

الحد بحد دوی العصاب خط کشید و ساطر آن در شعر امیان انها مند حالت بساط و سو و سلم

و عقل و عشق و کل و یک و در یک بالملک زیرا که اعتبار نسبت مثال استعاره است از تشبیه او

شد و نیز ایمعه صادق اند بر استعاره بحقیقه نزد او نسبت بکمال است و از امثله این معلوم

بخور موج استعاره بکنایه است و نیز در همان گفته خشم چالاک زرین او قلمست کشیده منبر

باغ دانش سمارکی کشته نظر بطریق استعاره چالاک را خشم و باغ مراد دانش است موجود در

سهو شست حد برای باغ دانش نابت نکرده ملکه دانش را باغ گفته بمقتضای اضافت تشبیهی و از

سهو القلم کاتب بود دانش را باغ ثابت کرده باشد و این پیر درست است چرا که هرگاه اضافت

تشبیهی درست باشد این استعاره که لکات مجاز است نماید کو و امثله استعاره بکنایه در اشعار قدما

و متاخرین بسیار است از آن جمله است که گوید درخت هم دور و داغ جنون جلف دیوانه ام منت

دار اشفاق کشند و دیگری گوید عوتی داریم در شهر جنون کز راه دار سنگ آید بالستقبال ما

از هر طرف مسعود بک هر استعاره اعتبار جنابت حسن نسبت است و آنکه گوید از نسبه لفظی

هدایت لید از طبیعت وجه نسبه جنا و ظاهر بود بالعرو بعمه بکردد حالت ایمات بوطله این

قصیده حبیب لکن جو هر بدایت اسمان مولد ورسیل سکین و از تجاهل هر نکاره تشبیه

اعم است از استعاره بحث کنایه و لکن تعطیه معنی لازم مراد است با جواز

اراده معنی حقیقی چنانکه گوید کبر طارم ملک لکم کبوتر شد با جلوه منم و در طارم القلک

تشبیه کنایه از بلند مرتبگی و ارتفاع مرتبه است و در ملک یا جلوه ندیدن کنایه از عدم اطلاع

بر امور واضحه و مصالح حتی با افیاله کذا فی معنی الفضلا بسوختن کنایه بحب ظهور

لزوم نسبه دهن سماب ابتهاک نام بر نسخه نصف درست مذکور است اند از کاهی نسبت [illegible]

بر سر بام بلند بر آیم و در اینجا نشسته باشی اشارت و آن را درک کنیم و گاهی بر سبیل کنایه باشد که با [illegible]
و بس بیرون نگذرد است از عبارت نامهای سه قسم منعقد است تا فهم و تامل نسوا اراده معنی موضوع له
در کنایه باعتبار واضع هر حد در جانب باشد چنانچه گویند ملک جسم و در لو تو از آن
محمل بود و هر چند تحصیل مذکور جسم بدانسته [illegible] و اگر باشد مراد بود پس مراد ما از جواز
امکان در نسبت است نه وقوع نسو کنایه سه قسم است یکی آنکه مطلوب از آن موصوف
باسلوب بود چنانچه گویند اسرار آنکه [illegible] و یا چیزی [illegible] از آدم
نباشد و لطافت این کم نیست دوم آنکه مطلوب از آن صفت باشد چنانچه لطافت [illegible]
مراد از آن ارتقا [illegible] عالیه سوم آنکه مطلوب از آن نسبت است یعنی اثبات
امری با وی یا نفی آن چنانکه گویند [illegible] و اعتبار [illegible] این درگاه اند و مطلق [illegible]
[illegible] و اعتبار [illegible] حیث درگاه حلم بعد بعض لطیف است که دلالت کند بر معنی
نه از جهت حقیقت و نه مجاز بلکه بر رمز و ایما چنانکه گویند [illegible] اعتقاد جلد است
ندارم و مخالف لکن باشد در محاطت [illegible] و کار بست زیرا که استدلال [illegible] بحث
و از باب واسعیت چنانچه [illegible] روز مره [illegible] وجهی این [illegible] مجاز
و لکن با هم تشبیه جبری است بحری و نه بدل جبری بحری و آن منحصر است در اسم مشبه
و تعریض نه داخل حقیقت است و نه داخل مجاز و کنایه و معنی [illegible] حاصل [illegible]
ما از اختتامه کردیم والمسئول من الله جل شانه حسن الخاتمه تمام [illegible] ۳۱
جلوس محمد شاه مطابق سنه ۱۱۶۱ هجری [illegible] احد [illegible]
[illegible]

تاریخ وقوع او در شهر سهرند اتفاق افتاد شاهزاده والاقدر میرزا احمد نصره الله تعالی
علی ملک بعد از سلطنت اتفاق افتاده بوقت چاشتگاه روز پنجشنبه [illegible] سید این
رساله را مرقوم ساخت بطلب کبری جوهر ربیع الدین علی متخلص بآرزو الدین الله [illegible]
عبد جروح انواع السلاطین و نصب الحکام فی تولد الملوک [illegible] الله تعالی [illegible]

[illegible]

وحصار سلطنت [illegible]

640-MS

[illegible]

خواجہ مسعود

جہان کہ کفر ... جہان ...

الغزل

الغزل

الغزل

الغزل

الغزل

الغزل

الغزل



